

# انقلابی مردمی و فراگیر

منصور از تاکتیک‌های گوناگونی استفاده کرد تا بلکه انقلاب  
«محمد نسی زکیه» را در نطفه خفه کند، اما موفق نشد.  
چرا و چگونه؟ ...

انقلاب «محمد» (نسی زکیه) چند  
امتیاز داشت: نخست اینکه انقلابی،  
بسیاری از جنبش‌ها و انقلاب‌های اسلامی  
آن زمان، ماهیت منطقه‌ای نداشت،  
بلکه یک انقلاب فراگیر بود و طرح محمد  
رهبر انقلاب این بود که تمام مناطق کشور  
پهناور اسلامی زیر پوشش انقلاب قرار  
بگیرد. گواه این معنی، سفرهای وی به  
مناطق مختلف و اعزام نمایندگان به شهرها  
و مناطقی مانند: مکه، یمن، شام،  
و ...

مصر، خراسان، الجزیره، ری، طبرستان، مغرب، و بصره منظور بیچ مردم و ابلاغ پیام انقلاب بود. (۱)

**برکناری بی در پی فرمانداران گواه دیگر**، بر مردمی بودن انقلاب محمد تعویض بی در پی فرمانداران مدینه بود زیرا منصور هر کسی را به این سمت منصوب می کرد، حاضر به اعمال خشونت نسبت به محمد و طرفداران او نمی شد و با او به نرمی رفتار می کرد، و این نشانه آن بود که محمد نه تنها در دل مردم، بلکه حتی در میان مأموران دشمن نیز نفوذ کرده است.

در سفری که منصور به مدینه کرد، پیش از ترک مدینه، به فرماندار شهر بنام **«زیاد»** (۲) دستور اکید داد که محل اختفای محمد را کشف و او را دستگیر نماید، «زیاد» قولی را که در این زمینه به وی داده بود، نادیده گرفت زیرا می دانست که اگر محمد را بازداشت و به منصور تسلیم نماید، او را به قتل خواهد رسانید، او نمی خواست در ریختن خون محمد شریک گردد.

از این رو با وجود نامه و تاکیدی بی در پی منصور، فرماندار، قضیه را

تعقیب نمی کرد.

اتفاقاً در همان ایام، روزی محمد وارد مدینه شد «زیاد» بگرمی از او استقبال کرد و به وی امان داد و با هم قرار گذاشتند که در بازار مدینه، با مردم دیدار عمومی کنند.

در موقع مغرب هر دو در اجتماع بازاریان حاضر شدند، به محض آنکه زیاد، محمد را معرفی کرد، مردم به فتح محمد به شدت ابراز احساسات کردند، آنگاه «زیاد» به وی گفت: اینک آزادی هر کجا می خواهی برو! (۳)

محمد از آنجا رهسپار «عین» و سپس «سند» و «کوفه» شد و آنگاه به مدینه بازگشت.

منصور از نرمش «زیاد» در برابر محمد خشمگین شد و به قاضی مدینه کتباً دستور داد که او و یاران و افرادش را دستگیر نموده اموال وی را مصادره نماید، قاضی نیز دستور وی را اجرا کرد.

منصور در ماه رجب سال ۱۴ هجری قمری دیگری را بنام **«محمد بن خالد»** را به عنوان فرماندار جدید مدینه منصوب نمود و به وی دستور داد در دستگیری محمد کوشش نماید (۴) یا آنکه منصور آدم

۱ - تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۹۱ - مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸ - تاریخ الشیعه ص ۱۷۵  
۲ - زیاد بن عبید الله حارثی  
۳ - طبری ج ۶ ص ۱۶۴ - الکامل: ابن اثیر ج ۵ ص ۲۵۴ - ۲۵۵

تنگ نظر و خسیسی بود و بخل و خست او زیانزد غاص و خام بود) برای این منظور، دست او را از نظر مالی باز گذاشت.

روزها گذشت و فرماندار جدید، جدیتی در اجرای این مأموریت از خود نشان نداد. منصور او را عتق به تأخیر و مساعدت در اجرای مأموریت نمود و طی نامه ای دستور داد شهر مدینه را جستجو کند و در این راه از بازداشت و قتل و خشک حرمت طرفداران محمد فروگذار نکند! (۵)

با وجود این تأکیدها، فرماندار جدید مانند سلف خود حاضر نشد در برابر محمد چپه بندی نموده در ریختن خون فرزندان یسایر، شریک گردد، از این رو به منصور گزارش داد که پیش از ورود وی به مدینه محمد این شهر را ترک گفته است! پس از دریافت این گزارش، منصور او را نیز از کار برکنار کرد!

**اللغنی زاده!**

وضع مدینه هر روز بحرانی تر می شد و منصور بدون آنکه به نتیجه ای برسد، تقریباً تمام تاکتیک هائی را که به نظرش مؤثر می رسید، تجربه کرده بود، از این رو پس از برکناری «زیاد» سخت ناراحت

و نگران بود و با مشاوران خود، برای انتخاب فرماندار جدید، فرمانداری که بتواند مدینه را آرام سازد، به تبادل نظر می پرداخت. سر انجام این مأموریت را به عهدۀ شخصی بنام «ریاح» (۵) واگذار کرد. «ریاح» شخصی بسیار بی رسم و خشن و سنگدل بود. منصور داستان «زیاد» و «محمد بن خالد» را برای او تعریف کرد و توصیه نمود که تا رسیدن به مدینه، مأموریت خود را کتمان نماید.

در اواخر رمضان سال ۱۴ هجری قمری وارد مدینه شد و بی درنگ در زندان، با عبدالله بن محمد دیدار کرد و با تهدید از او خواست محل اختفای پسرش را بگوید، او خیال می کرد با تهدید، مقاومت او را درهم خواهد شکست، اما هر چه کرد جوابی از زندانی مبارز نشنید! آنگاه برای آنکه از ابتدا زهر چشی از مغالان بگیرد، فرماندار قبلی را بازداشت نموده دستور داده شد تا زبانه زده سپس زندانی کردند! اما اینها هیچکدام علاج کار نبود! ریاح که خود را در آغاز کار، با شکست مواجه می دید، سخت خشمگین شد و مردم را جمع کرد و سخنرانی شدید اللغنی ایراد نمود که پاد آور خطبه «حجاج بن یوسف» در مسجد کوفه بود (۶).

۱ - طبری ج ۶ ص ۱۶۶ - حیاة الاختصار: شریف تاج الدین ص ۱۵  
۲ - ریاح بن عثمان بن حیان  
۳ - الامتة و السیاسة: ابن کثیر ج ۲ ص ۳۱

ریاح ضمن سخنان خود گفت :

« ای اهل مدینه! من افعی و زاهدانی هستم. امن پسر عسوی مسلم بن عقبه هستم که شهرش را به ویرانی کشید و رجال شما را نابود کرد (۷) به خدا سوگند اگر تسلیم نشوید شهر شما را در هم خواهم کوبید به طوری که اثری از آن باقی نماند » ۱

با سخنان تهلید آمیز وی، نه تنها روحیه مردم متزلزل نشد بلکه خشم و نفرت مردم افزونتر گشت و خاطر جانگداز قاجعه «حرد» در دلها زنده شد، مردم فریاد اعتراض بلند کرده خطاب به ریاح گفتند :

« تو که سابقه ای نمگین در اسلام داری و بدرت دیوار بواسطه ارتکاب جرم ، تازیانه (کیفر اسلامی) خورده ، کوچکتر از آن هستی که این کار را انجام دهی ، ما ، هرگز اجازه نخواهیم دادیم تا چنین رفتار کنی » (۸)

تهدید به محاصره اقتصادی از طرف دیگر به ریاح گزارش رسید که محمدنفس زکیه در کوه «جهینه» پنهان شده است، نیروئی برای تعقیب او فرستاد،

محمد از این جریان آگاه شد وبا همراهان خود ، به سرعت آن محل را ترک گفت . از آن هنگام محمد مرتباً محل خود را تغییر می داد و خطوط انقلابی طرح ریزی می کرد. در این هنگام ریاح که دسترسی به محمد پیدا نکرده بود ، باز مردم مبارز مدینه را در فشار گذاشت و طی خطبه ای که خطاب به مردم ایراد کرد ، آنان را را تهدید نمود و نسبت به محدود برداش ابراهیم بدگونی و لعنت کرد، فریاد اعتراض خشمگین مدینه از هر طرف بلند شد و آتش خشم و نفرت مردم شعله ور گردید به طوری که او را سنگباران کردند و او برائی حفظ جان خود، از جنگ مردم گریخت و به مکه خود پناهنده شد ، مردم اطراف محل او را احاطه کرده او را به پادشاه و لمن و نفرین گرفتند (۹)

« ریاح » ، عیان و انقلاب عمومی مردم مدینه را به منصور گزارش ، و طی آن از آرام ساختن شهر، اظهار عجز کرد. منصور نامه تندی به وسیله وی به اهل مدینه نوشت و دستور داد آن را برای مردم

پایه نود صفحه ۳۱

۷ - مسلم بن عقبه یکی از فرماندهان نظامی بیزید بن معاویه بود که به فرمان او در قاجعه « حره » به شهر مدینه حمله کرد و با سربازان خود ، سه روز مدینه را به خاک و خون کشید و دویزها هزار نفر را کشت و زنان و دختران را به هلاکت رسانید و بواسطه جنابیت هائی که مرتکب شد ، « مسرف بن عقبه » لقب گرفت !

۸ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲

۹ - طبری ج ۶ ص ۱۷۱ - ۱۷۲

تثبیت نشده و مکه همچون دژی مستحکم ،  
 پناهگاه مخالفین آیین انقلابی جدید بود .  
 هنگامی که این دژ ، تسخیر شد و دشمنان  
 دیرینه اسلام ، در برابر پیامبر خدا سرتسلیم  
 و تعظیم فرود آوردند ، این پناهگاه ازین  
 رفت و پیروزی مکتب جدید ، در نظر دوست  
 و دشمن نظمی و مسلم گردید .

بنابر این کسانی که بعد از فتح مکه ایمان  
 آورده ، برای جهاد با مال و جان بسیج می-  
 شدند ، برتری و پیروزی اسلام را لمس و  
 تجربه کرده بودند ، ولی کسانی که قبلاً از  
 روی اغراض و ایمان ، به نبرد با دشمنان  
 دین و اتفاق می برداختند هنوز نمیتوانستند  
 پیروزی دین را به آن صورت لمس کنند . آنها  
 آنقدر اطمینان قلب داشتند که به امید  
 «احدی الحسینین» (۱) می جنگیدند و  
 به آرزوی رسیدن به فوز و رستگاری ، اتفاق

میکردند . از این نظر است که اینها امتیاز  
 پیدا میکنند و از درجه و مقام برتری بر-  
 خوردارند .

قرآن مجید در اینباره می گوید :

لا یستوی منکم من  
 انفق من قبل الفتح  
 وقاتل اولئک اعظم  
 درجه من الذین انفقوا  
 من بعد وقاتلوا وکلا  
 وعد الله الحسنى (حدید  
 ۱۱) آنان که پیش از فتح  
 مکه ، جهاد و اتفاق کردند  
 درجه ای بالاتر دارند از  
 کسانی که بعد از فتح  
 مکه جهاد و اتفاق کردند  
 خداوند همه را وعدة  
 نیکی داده است .

۱- اشاره به آیه شریفه : قل هل تربصون بنا الا احادی الحسینین (توبه ۵۲)  
 مقصود این است که : مجاهدین راه حق هرگز دچار صبر و زبانی نمی شوند ، زیرا اگر  
 کشته شوند به سعادت جاودانی می رسند و اگر دشمن را شکست دهند و زنده بمانند ، زمینه  
 برای تثبیت مکتب خود فراهم می سازند .

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پایه از صفحه ۲۴

بخواند و طی آن تهدید کرد که اگر به مخالفت  
 خود ادامه دهند ، آنان را سرکوب نموده  
 راههای بازرگانی را از خشکی و دریابروی  
 آنان بسته و در محاصره اقتصادی قرار  
 خواهد داد و با اعزام نیروهای نظامی ،

دمار از روزگار آنان در خواهد آورد !  
 ولی نامه آمدید آمیز منصور نیز نتوانست  
 توفان انقلاب مردم را فرو نشاند و مردم  
 همچنان توفنده و پر شور ، پرچم انقلاب  
 را پیش می بردند  
 دنباله دارد